

# ملاحظات بر سند "جمع بندی از بحث ارزیابی ۵ ماه جنگ ما و حزب دمکرات"

رفقا !

من در اینجا خودم را با دو سند معین طرف حساب کرده‌ام و بعنوان منتقد در نقد این اسناد نکاتی را مطرح کرده‌ام . بدیهی است که در نقد می‌بایست نکات نادرست را در نتیجه منطقی آنها نقد کنم، اعم از اینکه عملاً چنین نتایج عملی یا سیاسی و نظامی‌ای از این اسناد گرفته شده باشند یا خیر .بعلاوه میدانم که پلنوم قطعنامه علنی‌ای نیز منتشر کرده است که کاملاً (یا تقریباً کاملاً) از انحرافات که در این اسناد هست بدور است .بنابراین هنگامی که از "پوپولیس" ، نظامی گری، " راست روی"، "چپ روی" و غیره در این اسناد سخن می‌گویم منظور من نقد خود اسناد و نه رفقای ک.م.ک و نظرات و عملکرد آنهاست .بحث را شاید بتوان اینگونه طرح کرد که (بنظر من) این اسناد بیانگر رگه‌های نادرستی در ماست که مدام با نظرات اصولی‌تر ما مخلوط می‌شود و شفافیت سیاست‌ها و تاکتیک‌های ما را کم میکند . ایراد من هم این است که چرا ک.م.ک که در قطعنامه علنی خود و در بخش اعظم پراوتیک خود بر مبنای ادراکات اصولی حرکت میکند در عین حال متوجه نادرستی برخی احکام مندرج در این اسناد نیست (با فرض اینکه بتوانم نادرستی این اسناد را نشان دهم البته)

با آرزوی موفقیت و با قید احتیاط‌های لازم

نادر ۲۷ مرداد ۱۳۶۴

## ملاحظات بر سند "جمع بندی از بحث ارزیابی ۵ ماه جنگ ما و حزب دمکرات"\*

این نوشته بنظر من، صرفنظر از چند نکته و تذکر درست، در مجموع حاوی نکاتی التقاطی، نادرست و خلق‌گرایانه متعددی است که اینجا به آن می‌پردازم .این نوشته بطور کلی نمی‌تواند تصویر شفاف، روشن و درستی از اهداف و روش‌های ما در جنگ با حزب دمکرات، شرایط شروع و پایان آن و شاخص‌های موفقیت ما در آن بدست بدهد .برعکس تا حدود زیادی در این خصوص ایجاد ابهام می‌کند .

راست روی سیاسی و چپ روی نظامی .در صفحه ۱ بند ۲ (ارزیابی سیاسی) دو نکته متناقض مطرح می‌شود .از یکسو در توضیح سیاست و انگیزه‌های ما در جنگ به مساله آزادی‌ها و حقوق زحمتکشان اشاره می‌شود و یا از " دفاع از دستاوردهای طبقاتی "سخن گفته می‌شود و از سوی دیگر چنین گفته می‌شود که :

"این دوره بازتاب این واقعیت بنیادی است که تعادل شکننده‌ای بین دو نیروی بورژوا و پرولتر موجود است و مبارزه برای تامین هژمونی در کردستان(؟) و همچنین بر جنبش انقلابی خلق کرد، بین حدکا بعنوان یک حزب بورژوائی و کومله بعنوان نماینده پرولتاریا در کردستان حاد شده‌است"(۱)

دو نیرو، از دوطبقه متخاصم بر سر نه گفتن و آری گفتن به مساله محوری انقلاب (دمکراسی) و " دستاوردهای طبقاتی پرولتاریا "وارد جنگ شده‌اند اما جدال آنها بر سر هژمونی بر جنبش انقلابی است!

آیا داشتن "هژمونی بر جنبش" انقلابی و یا ورود به جدالی بر سر آن، مترادف آن نیست که هر دو نیرو را متعلق به جنبش انقلابی فرض کنیم؟ آیا این مترادف با این نیست که ما از دو نیرو، در یک جنبش سخن بگوئیم، و آیا این همان چیزی نیست که حدکا بعنوان پیش شرط آتش بس و صلح طرح می‌کند و ما، صد البته درست، حاضر نیستیم بپذیریم؟ آیا پیروزی حزب دمکرات بر مینای کسب هژمونی او بر جنبش انقلابی خواهد بود؟ این فرمولبندی "کسب هژمونی در جنبش انقلابی" یک فرمولبندی عموم خلقی و نظامیگرایانه است که خاصیت اساسی آن راست روی سیاسی توام با "چپ" روی نظامی است. این همان فرمولبندی رقابت "دو سازمان جنبش" است که از چریک فدائی تا عقب افتاده‌ترین اهالی روستاها برای حفظ "پوشش بیطرفی" ماوراء طبقاتی‌شان طرح می‌کنند، با این تفاوت که ما برای آن لغتی "علمی" (هژمونی) یافته‌ایم و با همین یک لغت به آن رنگ و جلای مارکسیستی زده‌ایم. این یک آوانس سیاسی به حزب دمکرات و بخشیدن خصلتی استراتژیک به جنگ است.

### این فرمولبندی پوپولیستی است، زیرا :

به "جنبش انقلابی" (و از آن بدتر به "کردستان") برخوردی کاملاً غیر انتقادی (یعنی بدور از تفسیر طبقاتی مقوله مورد نظر) دارد. جنبش را یک جنبش معرفی کرده و واحد ترسیم می‌کند، گویی در طول این سالها تمام تلاش کومه‌له این نبوده است که خصلت طبقاتی این جنبش و جامعه، منافع متفاوت و متضاد در آن، آنتاگونیسم درونی آن را به طبقه کارگر و زحمتکش‌شان بشناساند. گویی تمام بحث بر سر این نبوده است که ما برای توده طبقه خود خصلت مشروط این جنبش، یعنی این واقعیت را که تحت کدام شرایط این جنبش انقلابی خواهد بود، تشریح کنیم. ناگهان یک مفهوم کلی و معرفی مانند "کردستان" و "یا" جنبش انقلابی خلق کرد، به زیربنای یکدست بحث تبدیل می‌شود و تمام آنتاگونیسم موجود به سطح "رهبری" این پدیده احاله می‌شود. جنبش، جنبش است، جدال در بالاست. و تازه همه اینها در شرایطی است که خود این "جنبش"، با خون و باروت دارد به ما می‌گوید که در شکل موجود خود حاصل همسویی موقت و بسیار ناپایدار و نامتعادل منافع متضاد طبقاتی است. یعنی درست جایی که این منافع متضاد طبقاتی پسته این "همسویی" را ترک‌کننده و خود را آشکار کرده‌اند. منظور از "هژمونی بر جنبش انقلابی خلق کرد" "قاعدتا هژمونی طبقاتی بر جنبش دمکراتیک است، و نه هژمونی" سازمانی "بر کردستان، یا به جنبشی که فی‌الذمه جدا از اینکه چه کسی نیروی محرکه و رهبر آن است" انقلابی "تصویر می‌شود. بنابه تعریف با" هژمونی "حزب دمکرات، این جنبش دمکراتیک توسط بورژوازی بلعیده می‌شود. خصلت انقلابی خود را از دست می‌دهد، جنبش دیگری می‌شود (در کردستان عراق از این "جنبش"ها فراوان است). اینجا فراموش می‌شود که نه فقط وظیفه همیشگی ما، بلکه وظیفه خاص ما در این دوره اینست که به کارگر و زحمتکش کرد بفهمانیم که در دل این جنبش ملی بظاهر "واحد"، در واقع دو جنبش، "دو رهبری" و دو سلسله آمل و تمایلات سیاسی وجود دارد، یکی انقلابی، که حق تعیین سرنوشت را به مثابه جزئی از یک پروسه رهایی عمیق تر و اساسی‌تر تامین می‌کند، و دیگری رفرمیستی و یا حتی ارتجاعی، که از "حق تعیین سرنوشت"، اقتدار بورژوازی کرد را می‌فهمد. جدال این دو خط مشی (که بدون شک در خاک کردستان اتفاق می‌افتد) نمی‌تواند مبارزه بر سر چیز واحدی تصویر شود، بلکه اساساً مبارزه دو چیز است. این همان مبارزه پرولتاریا و بورژوازی است که منتظر ختم مساله ملی نشده‌است (و هرگز نمی‌شود) و نشانه‌هایی از خود را بطور نظامی و قهرآمیز مداوماً و متناوباً در طول مبارزه برای حق تعیین سرنوشت به ظهور می‌رساند. حزب دمکرات، با عزیمت از یک منفعت طبقاتی و دقیقاً به اعتبار برجسته دیدن تضاد طبقاتی خود با کومه‌له در این مقطع به جنگ آغاز کرده‌است، و کومه‌له دقیقاً به دلیل ضرورت دفاع از منافع طبقاتی خود و آن اوضاع عینی که تحقق این منافع را تسهیل می‌کند، با قاطعیت پای به این جنگ گذاشته است.

ممکن است گفته شود ذکر صفت "انقلابی" به این جنبش در بحث "هژمونی" یک اشتباه لفظی است و منظور این است که جنگ ما، جنگی بر سر کسب هژمونی طبقه انقلابی، پرولتاریا، در جنبش دمکراتیک و با ممانعت از اعمال هژمونی طبقه غیر انقلابی و یا ارتجاعی بر آن است. آیا این فرمولبندی نیز برچسپ پوپولیسم می‌خورد؟ مگر مبارزه برای کسب هژمونی بر جنبش دمکراتیک یک فرمول شناخته شده مارکسیستی از وظایف پرولتاریا در جنبش دمکراتیک نیست؟

نفس مبارزه بر سر اعمال هژمونی بر یک جنبش دمکراتیک و لذا انقلابی کردن این جنبش و یا حتی در شرایطی، نفس جنگ بر سر تثبیت این هژمونی پرولتری-انقلابی، ایده‌ای پوپولیستی نیست. آنچه پوپولیستی است اینست که اولاً، این تعبیر مشخصاً به جنگ امروز ما و حدکا مرتبط می‌شود و به محور تحلیل جنگ تبدیل می‌شود، ثانیاً، درک سرپا غیر سیاسی، "سازمانی" و نظامی‌ای از مساله هژمونی و رهبری بدست داده می‌شود که منطبق بر درک پوپولیسم از مقوله هژمونی است. اجازه بدهید این نکات را توضیح دهم:

جنگ حزب دمکرات جنگ علیه موجودیت و فعالیت ما (کومهله) است. اما آیا رفقای که بحث "جنگ هژمونی" را مطرح می‌کنند، می‌توانند نشان بدهند که حزب دمکرات تنها با آن وجه موجودیت و فعالیت ما دشمنی می‌ورزد و تنها علیه آن وجه ما دست به اسلحه برده‌است، که معطوف به کسب هژمونی در جنبش دمکراتیک در کردستان است؟ آیا رفقای ما می‌توانند نشان دهند که انزجار حزب دمکرات و انگیزه جنگ او با ما برنامه خودمختاری است اما برنامه حزب کمونیست نیست، تبلیغات کومهله درباره جنبش ملی و مطالبات آن است، اما مطالبات کارگری و سوسیالیستی کومهله نیست، رادیکالیزه کردن جنبش کردستان است، اما پیوند سوسیالیستی کومهله با کارگران کردستان نیست، در یک کلام کمونیسم کومهله نیست، بلکه دمکراتیسم پیگیر و انقلابی کومهله در جنبش دمکراتیک است؟ آیا رفقای ما می‌توانند نشان دهند این نه پروسه خودآگاهی، تشکل و استقلال منافع کارگران کردستان تحت پرچم کمونیسم، بلکه صرفاً دخالت این کارگران کمونیست در امر "جنبش" است که حزب دمکرات را به جنگ با ما برانگیخته‌است؟ این دست کم گرفتن حزب دمکرات، کم‌رنگ کردن منافع طبقاتی او بطور کلی و ندیدن انزجار او از کل موجودیت ماست. اگر خود ما، راساً، با هدف از پیش تعیین شده تسهیل امر کسب هژمونی در جنبش دمکراتیک در کردستان (و نه برای امحا و تاراندن نهایی حزب دمکرات) با حدکا وارد جنگی بشویم می‌توانیم این تعبیر را نیز بدهیم که این جنگی برای کم کردن شر حزب دمکرات از صفحه اعمال رهبری به توده‌ها در جنبش است، اما اگر او به ما حمله می‌کند، اگر او موجودیت و فعالیت ما را زیر ضربه می‌گیرد، آنگاه چنین تعبیری تنها می‌تواند متوهمانه و توهم برانگیز باشد. بخصوص اینکه بطور مشخص امروز با ده‌ها فاکت مشخص می‌توان نشان داد که این کمونیسم و انسجام کمونیستی کومهله است که نه فقط حزب دمکرات، بلکه دیگران دیگری را نیز، به خصومت با ما و تلاش در متوقف کردن ما سوق داده است. این پراتیک کمونیستی کومهله، به مثابه یک سازمان طبقاتی است و نه صرفاً داعیه رهبری او، که حزب دمکرات را ناگزیر کرده‌است برای قطع پروسه رشد و دامنه فعالیت کومهله ضرب شست نظامی نشان بدهد. بعلاوه جدال بر سر رهبری هنگامی حدت می‌گیرد که جنبش عینی از درجه اعتلای بالایی برخوردار باشد، هنگامی که توده‌های وسیع مردم درگیر عمل آشکارند و لذا با معضل انتخاب رهبری و انتخاب برنامه‌ها، سیاست‌ها و آکسیون‌های پیشنهادی احزاب مختلف روبرو هستند. نه در شرایطی که جنبش عمدتاً به اعتبار نیروی سازمانی احزاب فعال در آن موجودیت آشکار خود را حفظ کرده‌است، نه در شرایطی که هر حزب تازه در موقعیت جلب توده‌ها به برنامه و سیاست‌های خود بطور کلی و جایگیر کردن سازمان حزبی خود در میان آنان است. امروز حزب دمکرات به کومهله و کمونیسم تعرض می‌کند و نه به جناح رادیکال (پرولتری) جنبش دمکراتیک. حزب دمکرات امروز در هیأت "برنامه حداکثر" بورژوازی، بعنوان مدافع مالکیت خصوصی، استثمار، دولت بوروکراتیک، تبعیض جنسی، مذهب، تفرقه کارگران، به ما حمله می‌کند و نه بعنوان حزب بورژوازی که می‌خواهد پارلمان یا شورای کردستان خودمختار را از نمایندگان خود پر کند، یا طرح معینی را به دولت مرکزی تحمیل کند. حزب دمکرات جدا از به سازش کشیدن جنبش ملی-دمکراتیک، هویت سیاسی دیگری نیز دارد. این تشکل بورژوازی کرد و ابزار سیاسی تشکیلاتی این بخش بورژوازی ایران برای ادغام، به طریق مطلوب، در بورژوازی سراسری است. کومهله، شکل سیاسی-طبقاتی پرولتاریا در کردستان و ابزار اتصال این طبقه به یک انقلاب سوسیالیستی سراسری است. در این ظرفیت‌ها است که این دو سازمان امروز می‌جنگند. تعبیر جنگ صرفاً بر مبنای تلاش این دو برای اعمال رهبری به جنبش ملی-دمکراتیک، پرده‌پوشی از تضاد طبقاتی ایندو و بروز آشکار و انکارناپذیر این تضاد طبقاتی در جنگ کنونی است. طرح بحث هژمونی و قرار دادن "جنبش" در محور تحلیل، امروز، یعنی در شرایطی که تبلیغات طبقاتی و "ماوراء جنبشی"، حزب دمکرات را وادار کرده‌است دست به اسلحه ببرد، چیزی جز جدا کردن جنگ از سیاستی که به آن منجر شده‌است و لذا کم‌رنگ کردن همان سیاست در تبلیغات و عمل سازمانی نیست، هر قدر نیت همه ما چیزی جز این باشد.

اما نکته دوم در مارکسیسم هژمونی و مبارزه بر سر هژمونی ابداً به اینصورت، یعنی "قدر قدرتی" و یک تقابل رو در روی نظامی دو جریان درک نمی‌شود. هژمونی به معنای تسلط یک جریان به شعارها، آرمانها، آکسیون‌ها و تشکل‌های توده‌ای در جنبش وسیع غیر حزبی است. مبارزه برای هژمونی مبارزه‌ای است که هر نیرو برای هدایت حرکت توده‌ها در جهت معینی دنبال می‌کند، بنابراین اولاً، حرکت وسیع همگانی) نظیر ایران ۵۷ یا امروز آفریقای جنوبی (باید به درجه زیادی فعلیت یافته باشد که رهبری معینی را (رهبری امری عملی است) بطلبد و ثانیاً، دعوا بر سر جلب این توده‌ها، بعنوان نیروی ثالث و هدایت حرکت آنهاست. در مبارزه برای "هژمونی" طرفین به یکدیگر شلیک نمی‌کنند و یا لاف شلیک کردن آنها به هم اقدامی فرعی به کل مبارزه سیاسی-تشکیلاتی برای کسب هژمونی است. به هر حال استنباط تاکنونی خود من از بحث هژمونی پرولتاریا در انقلاب و جنبش دمکراتیک با استنباط تلویحی این سند، تفاوت زیادی دارد. برای یک نمونه معنی عملی بحث "هژمونی" در سند ارزیابی و خصلت سرایا غیر سیاسی این استنباط با این بند سند ارزیابی معلوم می‌شود:

«بنابراین اقدام نظامی ما، نمی‌بایست مستقل از رویداد ۲۵ آبان طراحی و عرضه می‌شد، چرا که گفتیم می‌باید تأثیرات سیاسی‌ای که با این رویداد به سود حدکا ایجاد شده بود (!) را خنثی کند و همچنین اقدام نظامی ما می‌باید در آن فاصله زمانی انجام گیرد که در اذهان عمومی واقعه ۲۵ آبان امری مختومه تلقی نشده باشد و علاوه بر آن در این فاصله می‌بایست با تبلیغات و فعالیت سیاسی اجازه ندهیم حدکا پیروزی نظامی خود در تعرض ۲۵ آبان را به معنی درجه‌ای از تحقق اهداف خود (قدر قدرتی، مرعوب ساختن زحمتکشان و...) تثبیت کند.»

تأثیرات "سیاسی" که به "نفع" حدکا ایجاد شده است آن رعب و وحشتی است که توده‌ها از سبعیت و جنایتکاری او یافته اند. یعنی همان قدر قدرتی او، همان "هدف" او. جنگ ما می‌خواهد این قدر قدرتی را درهم بشکند و ظاهراً این دروازه‌ای است که بحث "هژمونی" از آن وارد می‌شود. قطعاً حدکا با واقعه اورمان چیزی به اعمال "هژمونی" خود بر جنبش (اگر هژمونی را مارکسیستی بفهمیم) نزدیک نشده بود. تمام تأثیرات "سیاسی" ای که به "نفع حزب" ایجاد شد آن تأثیراتی است که او را از جنبش منزوی می‌نمود. جنگ ما با حدکا، حتی اگر "نباید مستقل از ۲۵ آبان" طرح می‌شد (که فعلاً به نادرستی این مسأله کاری ندارم)، اگر می‌بایست تصویر قدر قدرتی حزب را بشکند (که می‌بایست)، به هر حال ربطی به مبارزه بر سر هژمونی ندارد. مگر آنکه هژمونی بر جنبش را معادل انقیاد و تمکین از روی اجبار و ترس سایر نیروهای جنبش به یکی بدانیم. یعنی همان تصویر فدائی، رامکارگر، پیکار و دیگران از هژمونی، آنهم در سال ۵۷.

این فرمولبندی (بحران رهبری-نوار، و مبارزه برای هژمونی-سند) نظامی‌گرایانه است زیرا:

از تمام محتوای سیاسی مبارزه برای هژمونی انتزاع می‌کند. این نکات را مسکوت می‌گذارد و به جای فعالیت سیاسی-تشکیلاتی، تبلیغی و تاکتیکی حزب، ضربه نظامی را ابزاری برای کسب هژمونی قلمداد می‌کند (بیاد ندارم که تاکنون ما تبلیغ و افشاگری علیه حزب دمکرات را با فرمولبندی کسب هژمونی تبیین کرده باشیم. یعنی آنجا که اقدام ما در جهت کسب هژمونی هم بود. اما تا مسأله نظامی می‌شود، "هژمونی" به محور بحث تبدیل می‌شود) این همان تصویر "قدر قدرتی" از هژمونی است. تصویری که حزب دمکرات احتمالاً دارد. نه هژمونی در مبارزه، که هژمونی به معنای نظامی - اداری کلمه. این همان بحث قدیمی "جنگ دمکرات و کومهله بر سر حاکمیت است" است که امروز حتی از همان اندک مفهوم سیاسی خود هم خالی شده و کاملاً در بُعد نظامی فهمیده شده است. این استنباط که ما امروز داریم بر سر رهبری جنبش با حزب دمکرات می‌جنگیم، به معنای سپردن سرنوشت "رهبری جنبش" نه به مبارزه حزبی-توده‌ای، بلکه به مبارزه نیروهای مسلح و لذا نظامی کردن تمام استنباط ما از شیوه دخالت و رهبری‌مان در جنبش است. این فرمولبندی، نه فقط جنگ با دمکرات، بلکه همچنین خصلت نظامی تشکیلات ما، یا ارگانهای نظامی آن را، در مرکز سیاست حزب ما در کردستان قرار می‌دهد. گرایش‌هایی که بطور عینی از دیرباز در سطوح مختلف کومهله وجود داشته است و گام به گام با فشار مدافعان کار سیاسی-توده‌ای اصلاح شده است. تشدید نظامی‌گری بر مبنای این فرمولبندی اجتناب‌ناپذیر است.

به هر رو خاصیت این بیان پوپولیستی -نظامی اینست که در حالی که از لحاظ سیاسی به راست می‌چرخد و بطور ذاتی در سیاست آوانس می‌دهد، در عرصه نظامی چپ‌روی می‌کند. از مبارزه نظامی تمام آن کاری را طلب می‌کند که پیش از این قرار بود توسط مجموعه فعالیت حزب ما متحقق شود. چرا که:

۱ - جنگ را نه به اعتبار تخالف پرولتاریا و بورژوازی بطور کلی و ضدیت آنها در جنبش دمکراتیک بطور اخص، بلکه به اعتبار رهبری جنبش و لذا با مفروض گرفتن، یکدست گرفتن و متحول ندیدن جنبش تبیین می‌کند. اینجا نفس جنبش و نیروهای فعاله آن مفروض است و مورد نقد نیست، دعوا بر سر رهبری آن است. اینجا درست یکی از بروزات عدم تعلق حزب دمکرات به جنبش انقلابی کم‌رنگ می‌شود. این راست روی در سیاست است.

۲ - اگر مساله کسب هژمونی منشا جنگ باشد، آنگاه پیروزی نظامی قطعی و کسب این هژمونی نمی‌تواند منطقی هدف جنگ تلقی نگردد) و اگر هدف اینطور تبیین نمی‌شود به معنای "انحراف" از سند ارزیابی است. (اما پیروزی قطعی، که گویا صرفاً به اعتبار جنگ ما (با نیروی سازمانی ما) قابل حصول است، مستلزم عملیات نظامی بسیار گسترده، دنباله دار، فشرده و فرسوده کننده است. این معادل "جنگ جنگ تا پیروزی" است، زیرا با هر نتیجه دیگری به جز حل و فصل مساله هژمونی، جنگ نظامی خود را شکست خورده تصور می‌کند.

معنی این راست روی سیاسی و چپ‌روی نظامی در عمل این خواهد شد که:

۱ - ما در تبلیغات آنطور که باید کارگران و زحمتکشان را مخاطب قرار ندهیم، حزب دمکرات را در تلاش برای "رهبری" و "قدر قدرتی" افشا کنیم و کمتر به خصلت ضدکارگری اش پردازیم.

۲ - مبارزه نظامی برجستگی بیش از حد بیابد و نظامیگری رواج یابد.

۳ - در مبارزه نظامی خود را فرسوده کنیم، در هر حال، مادام که حدکا به جنگ‌طلبی خود علیه ما ادامه می‌دهد (اعم از اینکه عملاً ضربه‌ای می‌زند یا نه) خود را ناموفق احساس کنیم

۴ - شرایط ختم جنگ را نشناسیم

۵ - پیروزی را تشخیص ندهیم

۶ - در صورت شکست نظامی، ادامه کاری سیاسی خود را نیز، که در این دوره دچار وقفه نیز میشود، از دست بدهیم و با منطق خودمان خود را در امر مبارزه بر سر هژمونی مغلوب احساس کنیم.

۷ - حتی به همان نسبت که تناسب قوایی در قلمرو نظامی به وجود می‌آوریم، قادر نباشیم کار سیاسی خود را سازمان بدهیم. شبح جنگ باقی بماند.

به اشکالات دیگر سند می‌پردازم. اول لازم است خلاصه‌ای از آنچه بنظر من تبیین درست مساله است را ذکر کنم. این نکات چیز چندان متفاوتی از همان قطعنامه علنی ک.م.ک نیست که به اعتقاد من یک تبیین متمایز از سند ارزیابی را نشان می‌دهد و من، با برخی اصلاحات جزئی، با آن موافقم (هرچند قطعنامه به تمام نکات مندرج در سند ارزیابی نمی‌پردازد)

۱ - سیاست حاکم بر جنگ برای حزب دمکرات، آنتی‌کمونیسم او، هراس او بقا و انسجام تشکل سوسیالیستی طبقه کارگر کردستان و هراس او از ارتقاء جنبش ملی در کردستان به سطح جنبش انقلابی توسط این بخش کمونیست و انزوای خود او است. این سیاست دیر یا زود (و قاعدتا دیرتر از زمانی که مساله کسب حق تعیین سرنوشت به نوعی به فرجام نزدیک شده باشد) به یک جنگ اجتناب‌ناپذیر مرگ و زندگی علیه کومله می‌انجامد. این سیاست همچنین اعمال قهر روتین و متناوب علیه کومله را حتی قبل از تسویه حساب نهایی برای حزب ضروری می‌سازد. اما جنگ اخیر، که بدون شک حزب دمکرات آغازگر آن بوده است و آگاهانه به آن پا گذاشته است، دارای ویژگی‌های خاص خود است. مقطعی که حزب دمکرات دست به شروع این دوره اخیر جنگ می‌زند، مصادف با استیصال عملی او، نیاز به معامله با اپوزیسیون آنتی‌کمونیست سراسری) و در مرحله بعد نوعی سازش با دولت مرکزی (و مصادف با کاهش نفوذ و دامنه عمل او در کردستان است. حزب دمکرات برای کسب اعتبار در میان متحدین خود باید بر سر قابلیت خود در ضربه زدن به کمونیستها معامله کند و این قابلیت را عملاً نشان بدهد. از اینرو ویژگی جنگ برای حزب در اینست که اولاً، این جنگ نه صرفاً با هدف تبلیغاتی و ارباب موضعی کومله، بلکه با تحمیل یک تناسب قوای جدید به نفع حزب دمکرات و به تمکین کشیدن کومله و از این طریق بعلاوه زحمتکشان کرد، آغاز می‌شود. ثانیاً، از نظر حزب دمکرات، این جنگ جز در ابعاد سراسری به این هدف نمی‌رسد، ثالثاً، به همین دلیل یک دوره تاکتیکی نسبتاً طولانی (در مقایسه با جنگ‌های پیشین) را در بر می‌گیرد. این جنگی مقطعی نیست. در عین حال جنگ مرگ و زندگی نهایی نیز نیست. یک جنگ تاکتیکی است.

سیاست کومله در این جنگ دفاع از تشکل مستقل پرولتری در کردستان است، حفظ و گسترش دستاوردهای عینی و مناسبات سیاسی‌ای که این سازمانیابی و آگاهگری را ممکن می‌کند (دمکراسی در کردستان) و خنثی کردن این سیاست حدکا و حفظ و یا بهبود تناسب قوای موجود به نفع خویش است. جنگ کومله با حزب دمکرات بدین ترتیب در وهله اول جنگی مبتنی بر منافع مستقل طبقاتی پرولتاریا در کردستان و سپس به این اعتبار، جنگی بر سر حفظ و گسترش مناسبات و اوضاع دموکراتیک در کردستان، یعنی جنگی بر سر آزادی و دمکراسی است.

این مسائل، یعنی منافع پرولتاریا و مساله آزادی و دمکراسی، محور و جوهر خصلت انقلابی جنبش در کردستان است، درست به همین خاطر است که حمله دمکرات به کومله بر سر این مسائل، حمله‌ای به جنبش انقلابی است و نه تلاشی برای کسب هژمونی در آن. این مسائل هم امروز مرز عمل انقلابی و عمل ضدانقلابی در کردستان را ترسیم می‌کنند و نه دو سیاست در جنبش ملی-انقلابی در کردستان را. این فرمولبندی دوم یک راستروی سیاسی و یک آوانس کامل به حزب دمکرات در عرصه سیاست است.

۲ - پیروزی در این جنگ به چه معنی است. برای کومله پیروزی در جنگ خنثی شدن سیاست ضدانقلابی حزب دمکرات، تثبیت و بسط دامنه نفوذ حزب سیاسی پرولتاریا و تثبیت و بسط دامنه دمکراسی انقلابی در کردستان است، به نحوی که عملاً سازمانیابی و آگاهگری پرولتاریا در کردستان تسهیل شود و دامنه جنبش انقلابی علیه بورژوازی سراسری بتواند گسترش یابد. از حزب دمکرات باید رفع زحمت شود. سیاست حزب دمکرات باید خنثی شود و حزب دمکرات به این نکات گردن بگذارد:

۱ - تشکل کمونیستی پرولتاریا در کردستان، کومله، یک واقعیت موجود، غیرقابل حذف است و فعالیت آزادانه آن در کردستان از جانب حزب دمکرات نمی‌تواند محدود شود.

۲ - تبلیغات کمونیستی در کردستان آزاد و سازمانیابی زحمتکشان کرد با حزب سیاسی خود آزاد و بلا مانع است، هیچ نیروئی نمی‌تواند سد راه این سازمانیابی و آگاهی شود.

۳ - دمکراسی در کردستان باید برقرار بماند، آزادی فعالیت سیاسی احزاب، آزادی توده مردم در عقاید و تشکل در کردستان باید به رسمیت شناخته شود و نمی‌تواند مورد تعرض قرار بگیرد.

۴ - فعالیت کومهله (تبلیغات، سازمانیابی و...) در رهبری جنبش انقلابی خلق کرد نمی‌تواند با اعمال زور مسلحانه حزب دمکرات محدود شود .

۵ - حتی از طریق نظامی نمی‌توان کومهله را به سازش سیاسی بر سر اهداف و اشکال مبارزه‌اش ناگزیر کرد . جنگ نظامی با کومهله به صرفه سیاسی و نظامی حزب دمکرات نیست .

واضح است که اینها مضمون پیروزی است و نه شکل آن . اینها عینا فرمولبندی مفاد موافقتنامه صلح نیست، این رؤس آن وضعیتی است که برای ما به منزله پیروزی است . اما پیروزی در شکل چیست؟ قطعنامه علنی کومهله مصوب ک.م.ک در این مورد بسیار روشن است (هرچند قدری ناقص مساله را بیان می‌کند) زیرا میان پیروزی رسمی، قراردادی، (دو ژوره *dejure*) و پیروزی عملی، بالفعل (*defacto*)، تفاوت می‌گذارد . تحمیل شرایط صلح ما به حزب دمکرات و رسیدن به یک توافق اعلام شده و رسمی، شکل مطلوب‌تری از پیروزی است که البته تنها به اراده ما بستگی ندارد (ممکن است حزب دمکرات در اوج فلاکت و استیصال باز هم تن به توافق رسمی، آتش بس و مذاکره ندهد و از تهدیدات - آنگاه توخالی - جنگ طلبانه‌اش دست بر ندارد) . اما به هر حال تحمیل عملی این شرایط اعلام شده، که محور تبلیغات ماست، نمی‌تواند تنها ملاک تصمیم‌گیری ما درباره نحوه و دامنه عملیات نظامی ما، و قضاوت درست درجه موفقیت ما باشد . آنچه اینجا محور است تحمیل عملی (دوفاکتو) این شرایط است، یعنی بوجود آوردن اوضاعی که در آن پیروزی ما بدست آمده باشد، اعم از اینکه ماشین تبلیغاتی حزب دمکرات و رهبری آن، علنا آن را به رسمیت بشناسند یا نه . از این زاویه آنگاه ما به نحو دیگری به شکل پیشبرد عملیات نظامی خود در فازهای بعد) یعنی هنگامی که شرایط پیروزی دوفاکتو حاصل شد - امروز چنین نیست،) خواهیم نگرست . ما حتی در آن صورت، می‌توانیم پیروزی خود را به شکل یکجانبه اعلام کنیم (واضح است که چه پیروزی قراردادی و رسمی چه پیروزی دوفاکتو، هر دو ناپایدار و تابع قانونمندی همیشگی رابطه ما و حزب دمکرات یعنی خصلت طبقاتی اساسی و همسوئی‌های مقطعی است . پیروزی را باید در یک پروسه مدام حفظ کرد، اما بحث بر سر آنست که حدکا نخواهد و یا نتواند باز برای یک دوره تاکتیکی دیگر سیاست جنگی خود علیه ما را محور قرار بدهد)

" سند ارزیابی " متأسفانه میان پیروزی رسمی و پیروزی دوفاکتو تمیز قائل نمی‌شود، جایی برای پیروزی دوفاکتو باز نمی‌کند و بعلاوه تصور مبهم و غیرسیاسی‌ای از موفقیت رسمی بدست می‌دهد (کشیدن حدکا به پای میز مذاکره - یعنی چیزی که ممکن است بنا به مسائل تبلیغاتی و عملی حدکا، حتی در اوج فلاکت هم حاصل نشود) . (برطبق سند ارزیابی، موفقیت ما حاصل مبارزه ما به تنهایی نیست، بلکه همچنین حاصل تلقی خاصی از جانب حزب دمکرات نسبت به منافع و مصالح خودش است . هیچ تضمینی وجود ندارد که حزب دمکرات، آنگونه که فشار عملی ما حکم می‌کند، عمل کند . از اینرو سند ارزیابی متغیری را در بحث پیروزی وارد می‌کند که لزوماً تماماً تابعی از فعالیت ما و یا حتی فشارهای عینی ما بر حدکا نیست . ندیدن پیروزی دوفاکتو، هنگامی که سیر محتمل‌تر اوضاع اینست که پیروزی ما اساساً عملاً حاصل شود بی‌آنکه رسماً مسجل شود، به معنای آن خواهد بود که خود ما بر طبق سند ارزیابی پیروزی عملی خود را تشخیص ندهیم و شرایط انتقال از دوره تاکتیکی موجود به دوره دیگر را نبینیم .

بهر حال این بحث (و بحث قطعنامه علنی) از لحاظ استنتاجات سیاسی و عملی تفاوت‌های مهمی با بحث " سند ارزیابی " دارد .

اولاً از لحاظ سیاسی، همانطور که گفتیم، خصلت طبقاتی تبلیغات ما، ضدیت طبقاتی ما با حزب دمکرات (و به این اعتبار، مسائل جنبش ملی - انقلابی) بیشتر مورد بحث قرار خواهد گرفت . با حرکت از موضع قطعنامه علنی، ما قبل از هر چیز به یک طبقه معین فراخوان می‌دهیم . جنگ حدکا را جنگی علیه کارگران و جنگی علیه انقلاب زحمتکشان کردستان ترسیم می‌کنیم، امروز هم رادیوهای ما حتماً چنین می‌کنند، اما این نه بخاطر ادراکات مستتر در سند ارزیابی، بلکه علیرغم آن صورت می‌گیرد . در صورت تثبیت بحث " هژمونی " تبلیغات، نمی‌تواند گام به‌گام به فرمولبندی‌های غیر اصولی سقوط نکند .

ثانیا، تبیین اصولی مبانی جنگ، امکان می‌دهد تا مبارزه نظامی از هم‌اکنون، رابطه‌ای جدی با کار سیاسی -تشکیلاتی - توده‌ای پیدا کند. به درجه‌ای که پیروزی‌های نظامی ما تناسب قوای مورد نظر را از هم‌اکنون شکل می‌دهد و سیاست حدکا را خنثی می‌کند، به همان درجه معضل بخش‌های بیشتری از تشکیلات به کار در میان کارگران و زحمتکشان تبدیل می‌شود (بدیهی است که بهرحال عمل نظامی ما علیه حدکا برای تحقق اهداف اساسی و برگشت‌ناپذیر کردن موفقیت‌های موجود همواره ضروری است). کار "روتین" و سیاسی نه تنها تعطیل نمی‌شود، بلکه در سایه کار نظامی حرکت می‌کند و سفره خود را در پس هر پیروزی نظامی پهن می‌کند. اگر دعوا بر سر رفع مزاحمت حزب دمکرات از تبلیغات، آگاهگری، کارسازمانی و توده‌ای و امنیت تشکیلات کومه‌له دیده شود، آنگاه به درجه‌ای که جنگ ما این مزاحمت را، ولو بصورت منطقه‌ای رفع می‌کند، کار سیاسی گسترش می‌یابد. اشکال درک "جنگ بر سر هژمونی است" اینست که باید منطقاً تا فیصله یافتن مسأله "هژمونی" نظام را بر سیاست برتری بدهد. رابطه نظام و سیاست را "مرحله‌ای" و "دوره‌ای" بررسی کند و نه متقابل، جاری و بصورت یک پروسه اتکا و رشد متقابل. تصور "قراردادی" از پیروزی، این مطلق دیدن نظام را به شکل افراط‌آمیزی تشدید می‌کند.

ثالثاً، تشکیلاتی که نظام را در دوره حاضر و تا تعیین تکلیف با حدکا مطلقاً محوری کرده باشد، تشکیلاتی که جنگ با حدکا را از هژمونی استنتاج کرده باشد، در عین حال همواره از نظر نظامی از خود ناراضی از آب درمی‌آید، ولو آنکه عملیات نظامی او، علیرغم آنکه شاید آنطور که باید حدکا را در موضع ضعف و تجدیدنظر نیانداخته باشد، عملاً امکان گسترش فعالیت سیاسی کومه‌له و عملیات نظامی او علیه رژیم را فراهم کرده باشد. این گرایش تقویت می‌شود که جدا از پیروزی جنگی (برمبنای شاخص‌های جنگی، تلفات و...) چیزی را موفقیت ارزیابی نکند و بجای پیروزی سیاست جنگی، پیروزی جنگ از لحاظ نظامی را مد نظر قرار می‌دهد و برجسته می‌کند.

رابعاً، کار نظامی، با عزیمت از "سند ارزیابی"، به نحو افراطی تشدید می‌شود. ما، اگر نه هنوز، بلکه در آینده، بیشتر از حد لازم برای تحقق اهداف خود، خود را با حدکا درگیر خواهیم کرد. اهداف جنگ (هژمونی و میز مذاکره) در سطحی قرار داده شده‌اند که به ناگزیر تا مدت‌ها بخش اعظم انرژی و توان کل تشکیلات را خواهد بلعید. حکمت سیاسی فعالیت نظامی با تمکین رسمی حدکا تعریف شده‌است. این حکمت و هدف نه بصورت یک پروسه، بلکه بصورت یک مقطع، یک "ترکمانچای" برای حدکا می‌تواند متحقق شود. جنگ جنگ تا پیروزی "به توقع تشکیلات از خودش تبدیل می‌شود و عقب‌نشینی از آن شکست محسوب می‌شود. حکمت سیاسی واقعی جنگ، یعنی جنگیدن برای حفظ کومه‌له و دامنه فعالیت کومه‌له، در کار سیاسی و تشکیلاتی با توده‌ها و کار نظامی علیه رژیم، کمرنگ می‌شود و لذا پیروزی‌هایی که تا هم‌اکنون در این جنگ بدست آمده‌است و در آینده نیز بدست خواهند آمد، تحت‌الشعاع عدم تمکین حدکا قرار خواهد گرفت. ضربه‌های وارده به ما بی‌نهایت بزرگ خواهد شد، زیرا صرفاً با ضربه‌های نظامی ما به حدکا و نه با ماحصل سیاسی و عملی جنگ در هر مقطع، مقایسه می‌شود. این ضربات متقابل و نبردها بصورت جدالهای در خط تعادل دیده نمی‌شود، خطی که در اینسوی آن، یعنی در تعادل بدست آمده، ما قادر شده‌ایم به کار انقلابی خود علیرغم تکاپوی ارتجاعی حزب دمکرات مشغول باشیم. این وضعیت فشار روحی و سیاسی عظیمی بر نیروی نظامی بیار می‌آورد. فکر تشکیلات را بطور یکجانبه نظامی می‌کند و به نارضایتی نظامی سازمان از خود و لاجرم "چپ‌رو، نظامی و فرسوده کردن نیروها امکان می‌دهد. حال آنکه دیدگاه اصولی، عملکرد نیروی نظامی را، نه در قدر مطلق تفوق و تحرک علیه حدکا، بلکه همچنین و اساساً در تامین اهداف سیاسی مورد نظر، یعنی در ایجاد عملی شرایط فعالیت همه جانبه کومه‌له، قضاوت می‌کند و لذا با تحقق تدریجی این اهداف سیاسی نیروی نظامی خود را موفق ارزیابی می‌کند. (اشتباهات فنی - نظامی در نبردهای معین البته همواره می‌تواند مورد بررسی و نقد قرار بگیرد)

بنابراین آنچه "سند ارزیابی" ابتدا ارزیابی نمی‌کند همین رابطه جنگ ما با دمکرات و دستاوردهای تاکنونی آن با آن اهداف سیاسی و عملی‌ایست که بخاطر آن پا به جنگ گذاشته‌ایم. این اهداف دیگر صرفاً در قبال حزب دمکرات تبیین نمی‌شوند، بلکه اهدافی جامع‌تر و اساسی‌ترند. استحکام و ادامه‌کاری کومه‌له، دامنه عمل آن، و گشودن راه گسترش فعالیت همه جانبه آن، اینها قاعدتاً ملاک‌های ماست. سند ارزیابی، کار نظامی ما را در قیاس با این اهداف ارزیابی نمی‌کند.



از بحث‌های حاضر، تاکتیک و دورنمای نظامی معینی نیز استنتاج می‌شود که پائین‌تر در اشارات کوتاهی به سند "ورنما و مراحل جنگ" رئیس آنرا توضیح می‌دهم. اول لازم است خیلی خلاصه به چند نکته باقی‌مانده در سند ارزیابی برگردیم:

۱ - در سند گفته می‌شود:

"با حرکت از ضرورت سیاسی و بنیادی اقدام به جنگ، ارزیابی ما از سایر زمینه‌ها مکان واقعی خود را می‌یابد. نقد ما در هر زمینه می‌باید نقاط ضعف و اشتباهاتی را که مانع تحقق کامل اهداف نظامی ما شدند را روشن سازد و آلت‌رناتیوهایی را که موجب پیشبرد بهتر جنگ می‌شدند را ارائه دهد... حلقه اصلی در نقد جنگ ما با حدکا در زمینه تاکتیک‌های نظامی) و بویژه فقدان تاکتیک روشن و مرحله‌بندی شده و دوره‌ای از جنگ (میباشد."

حلقه اصلی در نقد جنگ ما با حدکا، نمی‌تواند در زمینه تاکتیک‌های نظامی باشد. زیرا خود این تاکتیک‌های نظامی قرار بوده به اهداف سیاسی معینی خدمت کنند. بنابراین حلقه اصلی نقد این خواهد بود (با فرض معلوم بودن و مورد توافق بودن اهداف سیاسی)، تاکتیک‌های نظامی ما و سایر اقدامات ناشی از سیاست جنگی ما (که دیگر نظامی نیست)، تا چه درجه ما را به تحقق اهداف سیاسی‌ای که از جنگ دنبال می‌کرده‌ایم نزدیک کرده‌است. بعبارت دیگر نقد ما از تاکتیک‌های نظامی نمی‌تواند ابتدا به ساکن آغاز شود، بلکه می‌بایست در متن اهداف سیاسی سیاست جنگی ما بررسی شوند. به این ترتیب با این حساب فرضاً ممکن است یک عملیات از لحاظ نظامی موفق، در مجموع نالازم بوده باشد و برعکس. سوال اینست: آیا ما توانسته‌ایم آن مجموعه عملیات نظامی که شرط لازم پیشرفت سیاست ما بود را انجام دهیم و درست انجام دهیم. اگر سیاست ما کشیدن حدکا به پای میز مذاکره بوده باشد، نه، اگر سیاست ما تثبیت ادامه‌کاری کومله، گشایش راه گسترش فعالیت کومله و غیره باشد، شاید، آری. بعبارت دیگر سوال در درجه اول بر سر قضاوت خود اهداف نظامی ما، یعنی هدف عملیات‌های ما با ملاک اهداف سیاسی ماست و نه قضاوت در خود نحوه و درجه تحقق اهداف نظامی ما که باید در جلسه فرماندهان نظامی با ک.م.ک مورد بحث قرار گیرد، و قطعاً عوامل فنی زیادی را طرح خواهد کرد. تنها با حرکت از بحث "هژمونی"، که هدف سیاسی و هدف نظامی را در نقطه "تفوق بر حدکا" برهم منطبق کرده‌است، می‌توان به این نتیجه رسید که حلقه اصلی نقد ما، بررسی اشتباهاتی است که مانع تحقق کامل اهداف نظامی ما شدند.

در بند ۴ گفته می‌شود که از ۷ بهمن (پس از آنکه مشاهده شد که حدکا بر سر میز مذاکره نمی‌آید - که اگر هم بودیم نمی‌رفتیم!) باز ما ایده "کسب برتری سریع"، "میز مذاکره" به جنگ ادامه دادیم، تنها پس از وقایع بانه، که پروسه کسب برتری سریع را دچار وقفه کرده‌بود که ما سیاست جنگی جدیدی (و بنظر من اصولی‌تری) را مبنی بر ایجاد تعادل منطقه‌ای برای ادامه فعالیت همه‌جانبه کومله در دستور گذاشتیم. که متأسفانه این سیاست جنگی جدید به درک واحد ک.م.ک تبدیل نشد و در عمل همان "پیروزی سریع" و "میز مذاکره"، با همان آهنگ حرکت متناسب آن، مبنای فعالیت بود. (نقل به معنی) بنظر من حلقه اصلی نقد همینجاست.

ایده "کسب پیروزی سریع و میز مذاکره" نمی‌توانست برای ما یک سیاست جنگی باشد، زیرا این حداکثر، پیروزی یک سیاست جنگی آنهم در فرم را بیان می‌کند نه خود سیاست را. با هر سیاستی می‌توان برای "کسب پیروزی سریع و میز مذاکره" تلاش کرد، مبنی بر اینکه انسان نیروی کافی داشته باشد. بهرحال این سیاست نشد. و لذا نقد ک.م.ک نمی‌بایست منطقاً منتظر وقایع بانه باشد تا این نکته را مورد توجه قرار دهد. اینکه سیاست جنگی کنونی ما (اگر به درک عمومی ک.م.ک تبدیل شده باشد) می‌توانست از ابتدا مد نظر باشد، می‌توانست بصورت عقب‌نشینی ما از "سیاست" اول جلوه‌گر نشود، کاملاً روشن است. فقدان این سیاست اصولی از ابتدا، قطعاً فعالیت نظامی ما را دچار پراکندگی، بی‌هدفی نسبی و آهنگ نامطلوب کرده‌است. حال روشن است آن کسی که "حلقه اصلی نقد" را در "اشتباهات و ضعف‌هایی" بداند که مانع تحقق اهداف نظامی "ما شده‌است خودبخود دارد امروز هم بر مبنای سیاست" پیروزی سریع "خود را قضاوت و نقد

می‌کند و نه بر مبنای سیاستی که پس از بانه مطرح شده و با این حال به درک عمومی کم هم تبدیل نشده است. حلقه اصلی نقد، بازبینی فعالیت جنگی ما در پرتو سیاست اصولی امروز ماست و نه نقد فعالیت نظامی، آنجا که سیاست نادرستی بر آن حاکم بوده است. امروز باید دید کدام عملیات‌ها، در صورتی که ما این سیاست را از ابتدا می‌داشتیم، حیاتی و ضروری بود و کدام شاید نالازم. کدام عملیات‌های لازم را انجام ندادیم چون صرفاً با تفکر "پیروزی سریع" حرکت می‌کردیم و بالاخره کدام عملیات‌ها و اقدامات جنگی را باید در دستور بگذاریم تا هرچه سریع‌تر و کم‌مشقت‌تر اثرات آشفته‌فکری و یکجانبه‌نگری گذشته را برطرف کنیم و نظام خود را بر سیاست امروز منطبق کنیم.

۲ - در سند ارزیابی، یعنی حتی هنگامی که ظاهراً سیاست اصولی را یافته‌ایم با این جملات در خود متناقض برخورد می‌کنیم:

"در مقابل ضربه ۲۵ آبان حدکا، ما سیاست صحیح طرح شعار " مجازات عاملین "... را در پیش گرفتیم. این سیاست به ما امکان می‌داد تا شروع جنگ را نه به دلخواه حدکا و در دنباله‌روی از حوادث، بلکه خودمان راساً تعیین کنیم و از سوی دیگر وسیع‌ترین حمایت و تایید توده‌ای ممکن را از موضع خود در قبال حدکا کسب کنیم."

## اشکالات یکی دوتا نیست :

اولاً در قطعنامه علنی، که "حقیقت را به توده‌ها می‌گوید"، ایده " مجازات عاملین " نه به عنوان زمینه‌چینی ضربه نظامی بعدی ما، بلکه به مثابه راه سیاسی تفوق ما بر حدکا و راهی برای اجتناب از جنگی که در واقع در اورامان آغاز شده بود، تصویر می‌کنیم. و بنظر من همین درست است. در سند ارزیابی ایده " مجازات عاملین "... جایی بناحق در تفکر ما کسب کرده است.

ثانیاً، (و در نوارها هم این توهم وجود دارد)، جنگ با ۲۵ آبان در اورامان شروع شد نه با ۶ بهمن. این هم چیزی است که به توده‌ها می‌گوئیم، اما ظاهراً چندان به آن معتقد نیستیم. اگر قبول داریم که سیاست حدکا بر ضرب شست نشان دادن به کومهله و تحدید دامنه فعالیت و آزادی عمل آن بود، آنگاه باید بفهمیم که جنگ ۲۵ آبان اورامان برای حدکا یا پیروزی این سیاست و یا آغازی برای یک جنگ بر مبنای این سیاست بود. نه یک ضربه تصادفی، نه یک واقعه نظیر وقایع دیگر. آنگاه خود ضربه اورامان را باید بعنوان اعلام جنگ حدکا به ما تلقی می‌کردیم و نه ایده " مجازات عاملین "... را به عنوان توجیهی برای اعلام جنگ ما به حدکا. ما جنگ را شروع نکردیم. این واقعیت دارد.

ثالثاً، گفتن اینکه ایده " مجازات عاملین " به ما امکان می‌داد تا شروع جنگ را نه به دلخواه حدکا و در دنباله‌روی از حوادث بلکه خودمان راساً تعیین کنیم، بسیار غریب بنظر می‌رسد. اگر سیاست ما خنثی کردن تاکتیک سراسری حدکا برای ضربه زدن به کومهله بود، یعنی شرکت و پیروزی در جنگی که حدکا عملاً به ما تحمیل کرده بود، آنگاه دیگر توجیه " مجازات عاملین " بردی ندارد. کدام توده خلق کرد از ما باور می‌کند که در اشنویه، اطراف سنندج و دیواندره و ... دنبال عاملین جنایت اورامان می‌گردیم. اما این ایده، به مثابه توجیهی برای جنگ، درست به معنای دنباله‌روی از حوادث است و نه برعکس، این یعنی ما ناگزیریم جنگ را در اورامان شروع کنیم، زیرا نه به یک سیاست سراسری جنگ‌طلبانه حدکا، بلکه به یک واقعه محلی داریم عکس‌العمل نشان می‌دهیم. (در مورد صحت و نادرستی شروع جنگ در اورامان اینجا بحثی ندارم) بهر حال " مجازات عاملین " برای ما یک سیاست نبود، بلکه تبلیغات بود. " جما " بر مبنای چنین " سیاستی " تنها می‌توانست از اورامان " شروع " شود، در زمان معینی " شروع " شود و درست از لحاظ " زمان و مکان " در دنباله‌روی از حوادث اتفاق بیفتد.

آیا پیروزی دوافکتو ما فی‌الحال بدست آمده است؟ بنظر من نه. مساله عملیات نظامی در رابطه ما و حزب دمکرات هنوز نقش تعیین‌کننده دارد و نمی‌تواند در مقایسه با اهمیت از سرگیری فعالیت روتین کم‌رنگ شود. آنچه گفتیم به معنای کم کردن اهمیت فعال بودن در صحنه نظامی نیست، بلکه داشتن دورنما و تعریف درستی از علل جنگ و شرایط و شکل پیروزی ما مورد نظر است. در این باره پائین‌تر باز هم نکاتی را مطرح می‌کنم.

در باره نوشته " جنگ ما حدکا، دورنما و مراحل"

۱- در بند اول گفته می‌شود که " جنگ ما و ح.د جنگی است میان نیروهای مسلح طرفین ". در وهله اول چنین بنظر می‌رسد که این گفتن ندارد، زیرا هر جنگی، یک جنگ است میان نیروهای مسلح طرفین. اما این بند فوراً نتیجه خود را می‌گیرد: "هدف کاهش ظرفیت و امکانات نظامی حدکا به گونه‌ای است که ادامه جنگ را به زیان خود دانسته و آتش‌بس را بپذیرد ". این بنظر من نمونه‌ای از برداشت چپ‌روانه نظامی است. نیروی مسلح طرفین "برجسته شده‌است تا گفته شود، ختم جنگ که" آتش‌بس "پذیرفته شده از جانب حدکا فرموله شده‌است، تمام به اوضاع نیروی مسلح او، یعنی توانایی نظامی او برای جنگیدن با ما بستگی دارد. اینکه نیروی مسلح کومهله چقدر و با چه درجه تفوق نظامی باید بجنگد تا کارآیی نیروی نظامی دمکرات به حد لازم کاهش یابد معلوم نیست. از روی قرائن می‌توان حدس زد که این جنگ با این تعریف به این سادگی‌ها و در آینده قابل پیش‌بینی به" پیروزی "مورد نظر این سند برای ما منجر نخواهد شد.

۲- بند دوم همین تفسیر را ادامه می‌دهد. برای کاهش ظرفیت و توانایی حدکا باید تلفات انسانی سنگین به او وارد کرد و نیروی انسانی او را فرسوده و از صحنه خارج کرد. اضافه می‌شود که لذا این جنگ " علیه نیروی انسانی آنها می‌باشد و لذا از جمله اساسی‌ترین شاخص‌های موفقیت عملیاتها و مانورهای ما، تعداد تلفات آنان و افزایش فرسودگی آنهاست ". اینجا یک پروسه خطی تکامل پیش‌بینی شده‌است که از امروز تا زمانی که حدکا آتش‌بس را بپذیرد، ادامه می‌یابد و آن عبارت است از تحمیل مداوم تلفات به نیروی انسانی حدکا. با این حساب تکلیف نوع عملیاتها، محل انجام آنها، شتاب و آهنگ عملیاتهای ما و غیره همه با این ملاک که کجا و چگونه بیشترین تلفات را می‌توان بر حدکا وارد کرد، یعنی یک ملاک صرفاً نظامی و آنهم صرفاً در یکی از ابعاد آن (تلفات و فرسودگی نیروی انسانی)، سنجیده می‌شود، مستقل از اینکه جنگ‌های ما شرایط سیاسی مورد نظر را فراهم کرده‌است یا نه. واضح است که هر نبرد در هر جنگ هدف در هم کوبیدن نیروی نظامی مقابل را در مقابل خود قرار می‌دهد. این همانقدر تعریف هر جنگ بطور کلی است که همان فرمول قبلی که این " جنگی است میان نیروهای مسلح طرفین"، و لذا بعنوان خصلت عام هر جنگ، هیچ چیز راجع به تاکتیک و اهداف نظامی جنگ ما به ما نمی‌گوید.

۳- در بند سوم، سیاست منطقه‌ای ما، که حتی در سند ارزیابی هم به ضرورت کار روتین همه‌جانبه ما مرتبط شده بود، اینجا، شاید چون مساله قرار است در سطح نظامی بررسی شود، تماماً به ضرورت کار روتین نیروهای نظامی مرتبط می‌شود، و بدین صورت توجیه می‌شود که سیاست منطقه‌ای سیاستی برای " کاهش ظرفیت نظامی حدکا و افزایش ظرفیت نظامی ما " است. سیاست منطقه‌ای ما به‌رحال حکمت خود را از یک جا می‌گیرد، این سیاستی برای حفظ نوعی تعادل قوا در کردستان برای انجام مجموعه فعالیت‌های سیاسی و نظامی روتین کومهله است. به صرف اینکه سند " مورد بحث " در باره نظام است، مجاز نیستیم حکمت سیاست منطقه‌ای خود را نیز نظامی تفسیر کنیم.

به‌رحال گفته می‌شود که " بنابراین اگرچه از لحاظ تاکتیکی - عملیاتی، جنگ ما با حدکا جنگی بر سر سرزمین نیست «یعنی بر سر داغان کردن و فرسوده کردن نیروهای مسلح اوست - نادر «لیکن به لحاظ استراتژیک حفظ و توسعه مناطق خودی و تحدید مناطق فعالیت حدکا در افزایش و کاهش ظرفیت‌های نظامی ما اثر تعیین‌کننده‌ای دارد "»

این یک دفاع یکجانبه‌نگرانه نظامی از سیاست منطقه‌ای است که تمام فلسفه وجودی یک سیاست منطقه‌ای را بجز جنبه نظامی که آنهم در قبال حزب دمکرات فراموش می‌کند.

به این ترتیب بحث سیاست منطقه‌ای که در ادامه (بند ۴) این سند آمده است کاملاً به مقدمات این بحث (بحث تلفات انسانی) نامربوط بنظر می‌رسد. گویی دو رگه مستقل استدلال کنار هم آمده‌اند. از بحث تلفات انسانی هیچ استنتاج تاکتیکی نشده‌است. در یک کلام این مقدمات ابداً سیاست منطقه‌ای ما را توضیح نمی‌دهد. چرا که اصولاً این سیاست را تنها با اتکا به " نظام " و آنهم با اشاره به رابطه مناطق با تقویت و تضعیف " نیروهای مسلح " طرفین نمی‌توان توضیح داد. بحث سیاست منطقه‌ای نیاز به همان درک سیاسی از اهداف جنگ ما و دمکرات و شرایط پیروزی دوافکتو ما دارد،

که متأسفانه نه در سند ارزیابی و نه در " دورنما و مراحل " به آن اشاره نشده و تنها در حد کلی در قطعنامه علنی ک.م.ک منعکس شده است .

## اما بحث آلترناتیو من:

جنگ ما بر سر سرزمین نیست، اما بر سر داغان کردن نیروی مسلح طرف مقابل به خودی خود هم نیست زیرا کوبیدن نیروی مسلح طرف مقابل شرط مسلم هر نوع جنگ ما با حدکاست .

سیاست جنگی ما، یک سیاست منطقه‌ای است. نیروی واقعی ما امکان یک تفوق همه‌جانبه و سراسری در کل کردستان بر حزب دمکرات را به ما نمی‌دهد. اما ما می‌توانیم و باید تلاش کنیم تا در مناطقی که برای موجودیت و فعالیت کومه‌له، به مثابه تشکل کمونیستی تمام کارگران کردستان و به مثابه رهبر جنبش انقلابی خلق کرد، حیاتی و اساسی است به این تفوق دست یابیم. نوعی تقسیم منطقه‌ای کردستان برای آنکه جنگ با حزب دمکرات به یک معضل فرعی تشکیلات تبدیل شود و لذا بخش اعظم نیروی ما برای کار کمونیستی و انقلابی با توده زحمتکشان آزاد شود ضروری است. واضح است که این سیاست منطقه‌ای در عین حال در تناسب قوای موجود، روشی برای گسترش نیروی نظامی ما نیز هست. بنابراین ملاک و شاخص موفقیت نظامی ما نه صرفاً تلفات به نیروهای مسلح دشمن و فرسودگی او، بلکه اساساً اینها است:

( ۱ ) تحقق این سیاست تفوق منطقه‌ای (که در سند " دورنما و مراحل " تشریح شده است)

(۲) کاهش تدریجی و گام به گام آن درصد معین از نیروهای ما که برای حفظ این تعادل و تفوق منطقه‌ای مشخصاً وظیفه انجام عملیات (درگیری، مانور، دفاع) علیه حزب دمکرات را دارند. (چیزی که در هیچ سندی گفته نشده است)

اگر بطور جدی به پیروزی دوافکتو و از سرگیری کار با توده کارگران و کار نظامی علیه رژیم فکر می‌کنیم می‌بینیم که این شرط دوم به همان درجه اولی حیاتی و جزئی از سیاست ماست. حفظ یک تعادل منطقه‌ای که در آن تمام نیروهای ما قرار است درگیر برقراری این تعادل و عملیات به منظور حفظ آن باشند، را به سختی می‌توان موفقیت نامید (هر چند مجبور باشیم بهر حال باید با تمام نیرو از محدود شدن عرصه حضور کومه‌له فراتر از حد پیش‌بینی شده جلوگیری کنیم) مساله اساسی اینجاست که پیروزی ما خود را در شکل فرعی شدن مساله جنگ ما و حزب دمکرات و تخصیص یافتن بخش بیشتری از تشکیلات به کار توده‌ای و انقلابی خود نشان می‌دهد، مشروط بر اینکه بخش قلیل‌تری از نیروهای ما با عملیات و مانور امنیت فعالیت و تفوق منطقه‌ای ما را بتوانند حفظ کنند. بنابراین این نیز، مانند خود سیاست منطقه‌ای ما، باید آگاهانه دنبال شود. موفقیت نظامی ما در هر مقطع باید به اینصورت قضاوت شود که آیا ما توانسته‌ایم تفوق منطقه‌ای مورد نظر را بدست بیاوریم، حفظ کنیم، و یا بسط بدهیم و اینکه آیا توانسته‌ایم در طول همین پروسه، بخش بیشتری از نیروی نظامی و انرژی سیاسی خود را آزاد کنیم و از قفل شدن با حزب دمکرات خارج کنیم .

بنظر من امروز هنوز آن تفوق و امنیت منطقه‌ای را بدست نیاورده‌ایم و لذا حتی بطور دوافکتو نمی‌توان گفت که ما پیروز شده‌ایم، هر چند تا همینجا دستاوردهای سیاسی و نظامی بسیار ارزنده و تاریخی داشته‌ایم (گویا رفقای دیگری به شمردن اینها موظف شده‌اند و من وارد اینها نمی‌شوم) همانطور که رفقای ک.م.ک نوشته‌اند، ما قطعاً پیروزی نسبی داشته‌ایم. تا اینجا حزب دمکرات طرف زیانکار در این جنگ بوده است. آنچه نیاز داریم نه صرفاً یک سلسله طرح‌های نظامی برای پیشبرد این سیاست منطقه‌ای و پشیمان کردن نظامی حدکا از طریق ضربات کاری و موثر، بلکه همچنین مجموعه طرح‌هایی برای آغاز کار تشکیلاتی تحت پوشش این عملیاتها (کاری که قطعاً باید اشکال ویژه به خود بگیرد) و بعلاوه طرح‌هایی برای حفظ تعادل بر مبنای یک پروسه" از درگیری در آوردن (disengagement) "بخش موثری از نیروهای خودی در مقابل حدکا است. در آن مرحله، ابتکار و خلاقیت زیادی لازم خواهد بود تا نیروهای از پیش معین شده‌ای، با عملیاتهای حساب شده تهاجمی و مانورها، عملیات دفاعی و ایذائی، اساساً با هدف کنترل حدکا و دور نگاهداشتن او از عرصه‌های اصلی فعالیت نیروهای ما، تعادل منطقه‌ای و نظامی بدست آمده را حراست کنند. پیروزی

ما در جنگ با حدکا در شکل مطلوب تسلیم حدکا به خواسته‌های ماست. اما ضربه خوردن حدکا، فرعی شدن جنگ ما و حدکا در بخش اعظم کردستان و عادی شدن اوضاع برطبق یک تعادل منطقه‌ای مطلوب نیز شکل دیگر و محتمل‌تر پیروزی است. نباید به این دومی چشم بست.

نکته آخر من در باره بند ۵ سند "دورنما" است. اینجا به دوری واحدهای ما از مرز و تمرکز دائمی نیروهای حدکا در اردوگاه مرکزی‌شان صرفاً از لحاظ پاریزگاری برخوردار شده است، که قطعاً اهمیت خود را دارد. اما مرز برای ما از لحاظ نظامی و سیاسی تعیین‌کننده است. ما باید کریدورهای عبوری خود به مرز را داشته باشیم در غیر اینصورت تامین هرنوع ادامه‌کاری نظامی و سیاسی ما، هر نوع استراحت، آموزش، تجدید قوا و هر نوع امنیت درازمدت در سطح مرکزی، دشوار خواهد شد. استنباط من اینست که به نواحی مرزی و به سرعت و استحکام و امنیت نقل و انتقال واحدهای ما میان مرز و داخل خاک ایران کم بها داده شده‌است.

با آرزوی موفقیت و ایمان به پیروزی حزب کمونیست ایران

نادر ۲۷ مرداد ۱۳۶۴

\*\*\*\*\*

"نادر" اسمی بود که منصور حکمت در تشکیلات کومه له و حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری او را به آن نام میشناختند.